

کوچک مشاور

من مشاور مامان و بابام هستم

سارا سلیمی نمین، مؤسس مرکز نوآوری

وابسته به مدرسه / آئینه سلیمی نمین، مدیر

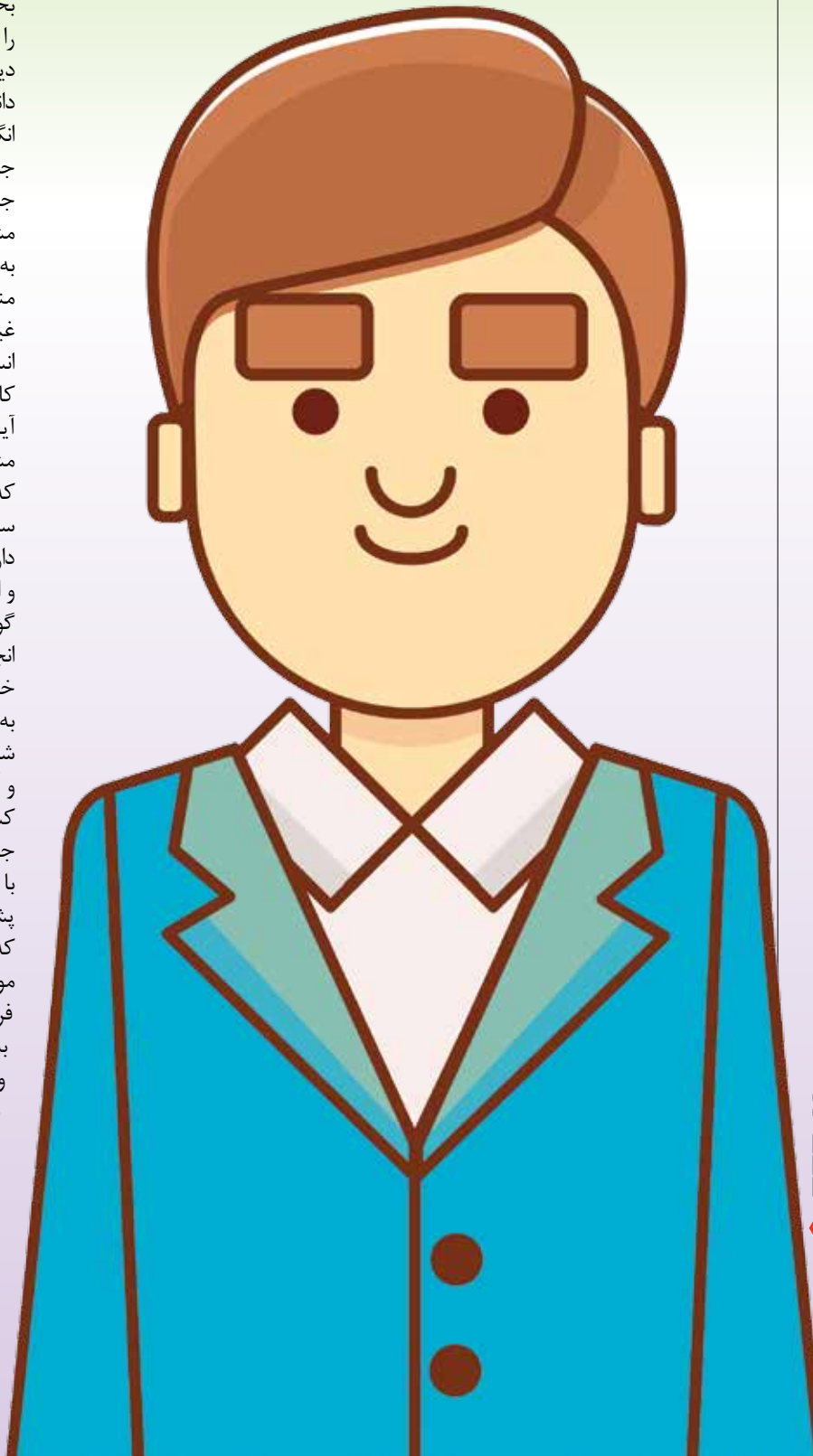
مدرسه در منطقه ۳ تهران

کار آفرینی در گروه نقش زیر ساختی دولت

شوق کار آفرینی هم دانش می خواهد و هم انگیزه؛ دانشی که بداند چه مسئله‌ای از مردم را در قالب چه رابطه‌ای از مشاغل و کسب و کارها پاسخ دهد و انگیزه‌ای که بخواهد، با همه‌ی فرازونشیب‌ها، مسئله‌ها را حل کند. از نظر شما کدام یک پیش از دیگری است؟ آیا شوق کار آفرینی با کسب دانش تشدید و نهادینه می‌شود یا با پرورش انگیزه‌ها؟ شاید بتوان پاسخ این سؤال را از جنبه‌ی دیگری نیز نگاه کرد. توانمندی جایابی نقش خود در میان کسب و کارها و مشاغل می‌تواند هم دانش و هم انگیزه را به صورت هم‌زمان در کودک ایجاد کند. از منظر روان‌شناسی، تفاوت میان انسان فعال و غیرفعال بر اساس بینش انسان یا همان تصور انسان‌ها از خود است. این موضوع در حوزه‌ی کار آفرینی نیز می‌تواند روی تصور کودکان از آینده‌ی خود تمرکز ویژه‌ای بگذارد.

مشاهده شده است افراد کار آفرین افرادی اند که برای حل مسائل جامعه، منتظر افراد یا سازمان‌های دیگر نمی‌شوند؛ این افراد باور دارند برای حل هر مسئله در جامعه باید فکر و اقدام کرد. این فکر و اقدام باید در سطوح گوناگون به صورت مکمل و هماهنگ بایکدیگر انجام شود. کسب و کارها باید محصولات و خدمات خود را توسعه دهند تا مسائل جامعه به واسطه‌ی آن‌ها حل شود. از طرف دیگر شهروندان جامعه نیز باید، با انتخاب دقیق و آگاهانه‌ی خود، به عنوان مشتری به رونق کسب و کارهایی همت گمارند که مسائل جامعه را حل می‌کنند. در نهایت دولت‌ها، با حکمرانی خود، باید بستر شکل‌گیری و پشتیبانی از کسب و کارهایی را فراهم کنند که هم مسائل جامعه را حل می‌کنند و هم مورد تقاضای مشتریان هستند. دولت‌ها باید، فراتر از پشتیبانی از کسب و کارهای موجود، بسترها را به گونه‌ای بگسترانند که زمینه‌ی ورود بازیگران جدید به این عرصه نیز فراهم شود، ایده‌های جدید بتوانند عرصه‌ی بروز و عرضه پیدا کنند تا توسط شهروندان تجربه شوند و در انتخاب‌های آن‌ها قرار گیرند و بدین ترتیب چرخه‌ی توسعه و رونق کسب و کارها پایدار بماند.

توسعه‌ی کسب و کارها و مشاغل، و





کوچک مشاور
قسمت دوم



دولت‌هاست یا توان رقابت با کسب‌وکارهای بزرگ موجود را ندارند. در سوی دیگر افراد فعال افرادی‌اند که می‌دانند در چرخه‌ی کسب‌وکارها همیشه جایی برای نگاه‌های تازه برای تغییر سهم‌ها وجود دارد. نمونه‌ی زیر ادامه‌ی تلاش کودکی است برای تصویرسازی نقش حکمرانی دولت.

به‌صورت خاص ورود به عرصه‌ی کارآفرینی، تلاش افرادی است که چرخه‌ی رونق کسب‌وکارها را می‌شناسند و در این مسیر ضمن اینکه خود را تنها نمی‌بینند، منتظر دیگران نیز نمی‌مانند. در این چرخه، افراد منفعل افرادی‌اند که خود را بی‌اثر می‌دانند و بر این باورند که همه‌ی وظایف بر عهده‌ی

من می‌خواهم رئیس‌جمهور شوم

مسئله‌ی من چطور به باقی مسائل مرتبط می‌شود؟

بابا: خُب، خُب، خُب! انگار اینجا کسی هست که به کمک من نیاز دارد! سر اخبار که داشتی توضیح می‌دادی، خوب متوجه نشدم. دوباره سؤال را می‌پرسی لطفاً؟

کوچک‌مشاور: من می‌گویم اگر قرار است رئیس‌جمهور بشوم، می‌خواهم قبل‌تر کاری را انجام بدهم که شبیه رئیس‌جمهوری باشد. خُب، این‌جوری وقتی رئیس‌جمهور شدم برای این کار آماده‌ترم.

بابا: مثلاً چه شغلی؟

کوچک‌مشاور: نقشه‌ای را که دفعه‌ی پیش کشیده بودم یادتان هست؟

بابا: خُب!

کوچک‌مشاور: خراب بود.

بابا: چطور؟

کوچک‌مشاور: حالا خراب خراب هم که نه؛ ولی باید تغییراتی می‌کرد. من به این فکر کرده بودم که چه آدم‌هایی مثلاً در حل مسئله‌هایی مثل باز کردن گرفتگی جوی‌ها می‌توانند کمک کنند. خُب، یک عالمه آدم بود: رفتگر، مأمور فضای سبز، مغازه‌دارهای اطراف، گاهی آتش‌نشانی و حتی شرکت‌های ساختمان‌سازی. حتی فکر کردم بعضی از شرکت‌ها هستند که قبل از اینکه مسئله‌ای پیش بیاید، می‌توانستند نقشه‌ی خیابان‌ها و جوی‌های شهر را دقیق‌تر بکشند؛ ولی خُب، باز هم نقشه کامل نبود. خودتان فهمیدید کجای کارم ایراد داشت؟!

بابا: شرکت‌ها یا شغل‌هایی هستند که هنوز جایی برایشان پیدا نکرده‌ای یا کارهایی هست که نمی‌دانی چه شرکتی آن‌ها را انجام می‌دهد؟

کوچک‌مشاور: بله. خیلی به این موضوع فکر کردم. چند روز پیش که با هم داشتیم در باغچه سبزی می‌کاشتیم، فهمیدم که مشکل نمودارم چیست.

بابا متعجب پرسید: ربطش را می‌گویی مشاور بابا؟

کوچک‌مشاور: ما باغچه را کرت‌بندی کردیم. بعد در هر کرت یک نمونه بذر یا نشا کاشتیم. بذرها در دل خاک بودند و خاک‌ها در دل کرت‌ها. این‌جوری بذرها در جای مشخصی محکم می‌شوند. معلوم است که هر کدام چقدر می‌توانند رشد کنند تا با بقیه بذرها دعوایشان نشود، چطوری باید به آب برسند، از کجا نور بخورند؛ یعنی خاک و کرت یک‌جورهایی همه چیز را برای رشد بذرها و دانه‌ها و نشاها آماده و تنظیم می‌کنند.

مامان که به جمع آن‌ها اضافه شده بود با کنج‌کاو پرسید: ربط این‌ها به هم چیست؟

کوچک‌مشاور ادامه داد: خُب، شغل‌ها و شرکت‌هایی که من در نقشه داشتیم مثل بذرها بودند؛ ولی خبری از خاک و کرت نبود. مثلاً شغل خود شما بابا، هر کاری می‌کردم نمی‌توانستم آن را در نقشه وارد کنم. مگر شما در شرکتتان مراقب کارمندا نیستید؟! اینکه چطور آن‌هایی که کارمند شرکت‌اند بهتر بتوانند کار کنند یا چطور باید جای خالی آن‌هایی که از شرکت می‌روند، پر بشود؟

بابا: دقیقاً!

کوچک‌مشاور: از نظر من شما در شرکت

نقش خاک را دارید. خیلی‌های دیگر هم همین‌طورند: مدیر شرکت، منشی‌ها. مامان نشست و لبخندی زد: دارم کم کم می‌فهمم. بعد نقشه‌ات را دوباره کشیدی؟

کوچک‌مشاور: دوباره‌ی دوباره که نه، ولی باید یک جاهایی را درست می‌کردم.

بابا: به نظرم خوب می‌شد اگر شغل‌های جداگانه را درون شرکت‌ها یا مؤسسه‌ها یا کارخانه‌ها و ... مرتب می‌کردی، آن وقت چیزی که تو اسمش را گذاشته‌ای خاک، می‌شد چیزی شبیه به بخش‌هایی از این شرکت‌ها که کارهای مربوط به مدیریت و برنامه‌ریزی و ... را انجام می‌دادند.

کوچک‌مشاور: اووووم! شاید کاری که من کرده‌ام شبیه به همین باشد که شما می‌گویید. بگذارید بروم نقشه‌ام را بیاورم.

مامان نگاهی به نقشه انداخت و خندید: فدای مشاور خودم بشوم! درست همان کاری را که بابا گفتند شما کردی؛ ولی خُب، به نظر می‌آید هنوز شرکت‌ها را خوب نمی‌شناسی. چون بعضی از شغل‌ها را در دایره‌ی درست خودش نگذاشته‌ای، ولی تلاشت خیلی خوب بوده است.

بعد بابا گفت: هنوز یک سؤال بی‌جواب در ذهن من هست. مشاور بابا، کرت‌ها چی هستند؟

کوچک‌مشاور که انگار با این سؤال سر ذوق آمده باشد گفت: شغل آینده‌ی من! خنده‌ای کرد و ادامه داد: من و همه وزیرهایم. همه‌ی آن شغل‌هایی که حواسشان هست این شرکت‌ها و کارخانه‌ها کار خودشان را درست انجام بدهند. کرت‌هایی که جای همه را مشخص و کمک می‌کنند که همه سهمی از آب و نور و هوا و خاک داشته باشند.